

جلوه‌هایی از شخصیت امام حسین (ع) در مبارزه با تحریف

دکتر احمد بهشتی

چکیده

امویان برای متزوی کردن اسلام، شمشیر تحریف به دست گرفتند. تحریف در لغت به معنای منحرف کردن کلام از معنای واقعی است. نفوذ عمیق دین و رهبری آن در دلها، سندیت وحی و حدیث به عنوان قول فصل تضاد حق و باطل از جمله عواملی است که موجب می‌شود دشمنان مکتب به تحریفات روی آورند و تیشه به ریشه دین زنند. عمل بنی‌امیه تلاش مستمر در براندازی دین بوده و امام (ع) با سخنان افشاگرانه خود همواره در معرفی چهره‌های اموی تلاش می‌کرد.

تحریف تنها متوجه محتوی مکتب و مضامین آیات قرآنی و روایات نیست. قطعاً شخصیتها نیز از آفت تحریف مصون نمی‌مانند. بنی‌امیه در تبلیغات تحریف‌گرانه خود مصلح را مفسد، خادم را خائن، دوست واقعی مردم را دشمن و فتنه گر معرفی می‌کردند و به خدشه وارد کردن به چهره پاک علی (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) می‌پرداختند. سالار شهیدان در تمام مراحل زندگی در راه خشتی کردن توطئه‌های تحریف‌گران کوشید، لکن هیچ یک از تلاشها و مبارزات جدی آن بزرگوار به اندازه قیام عاشورا غلظت ندارد. این شهادت مردم را به خود آورد و همچنین بیداری مردم بود که اسلام را تقویت کرد و زمینه رشد و گسترش آن را فراهم ساخت.

سخن گفتن، نگاشتن و اندیشیدن، دربارهٔ ابر مردی که جلوه‌های شخصیتش چشم جان و خرد را خیره کرده و خیال را از پرواز در قلمرو مجد و عظمتش مبهوت ساخته، کاری دشوار بل ممنوع و محال است.

طبع روان شاعران از ورود در ساحت والای آن یگانه روزگار، ناتوان است. زبان سخنوران شیواگوی، از ردیف کردن الفاظ و جملات و بیان مطالبی در خور شأن او ناتوان و الکن است. قلم نویسندگان قدرتمند، از نگارش حقایقی در قالب الفاظ و بیان مفاهیمی در چارچوب کتابها و مقالات، که بیانگر گوشه‌هایی از کلمات بی‌متناهی در عرصهٔ عالم امکان باشد، حیران و سرگردان است.

اگر کمالاتش را تقسیم کنی و هر یک از میلیاردها نفوس بشری امروز را از آن، سهمی بدهی، یقیناً همه آنها انسانهایی مطلوب و آرمانی و ایده‌آل خواهند شد و اگر این چند میلیارد موجود دو پا را از هیچ لحاظ با او سنخیتی نباشد، همه هیچ و پوچند و همه حیواناتی آدم نما خواهند بود.

قانون صرافت اقتضا می‌کند که شخص یا شیء در میان نوع خود، کمبودی نداشته باشد، پس هر چه خوبان همه دارند، او به تنهایی دارد.

قانون صرافت، غیر از قانون بساطت است. قانون بساطت محض، مخصوص ذات واجب‌الوجود است و اوست که درباره‌اش می‌گوییم «بسیط الحقیقه کل الوجود» اما قانون صرافت، در موجود ممکن هم جریان دارد، فلاسفه از صرف الشیء سباهی و صرف الشیء سفیدی سخن می‌گویند. چه مانعی دارد که در هر دوره‌ای مصداقی برای صرف‌الحقیقه انسان، ظهور کند و چشم و جان هر انسانی را به نور خود روشنی بخشد.

پس به هر دوری ولّیتی قائم است	تا قیامت آزمایش دائم است
هر که را خوی نکو باشد برست	هر کسی کو شیشه دل باشد، شکست
مهدی و هادی وی است ای راهجو	هم نهان و هم نشسته پیش رو
زانکه هفصد پرده دارد نور حق	پرده‌های نور دان چندین طبق
از پس هر پرده قومی را مقام	صف صفند این پرده‌هاشان تا امام

برخی از اندیشمندان که در جستجوی رب النوع بوده‌اند، ارباب انواع را در عالم

عقول و عوالمی فوق این عالم جستجو کرده‌اند. این نظر چه به واقعیت رسیده، و چه نرسیده باشد، نباید ما را از جستن و یافتن رب النوع انسان در همین پهنه گیتی باز بدارد. رب النوع، همان است که فردی از خود نوع است، ولی به تنهایی همه کمالات نوع را هم دارد؛ یعنی اگر فردی از افراد نوع به درجه صرافت و خلوص برسد، «رب النوع» می‌شود و اگر کمالات «رب النوع» را بر همه افراد تقسیم کنی، هر کدام فردی مطلوب از افراد نوع خواهند بود.

در صورتی که رب النوع انسان، فردی زمینی باشد و نه آسمانی و خود در میان انسانها زندگی کند، مانند آنها متولد شود و مانند آنها بمیرد، همانند آنها دوران کودکی و جوانی و... احیاناً پیری را طی کند، سرد و گرم زندگی را بچشد، همچون دیگران تشکیل خانواده دهد و بار مسئولیت‌های فردی و خانوادگی و اجتماعی را بردوش گیرد و در لباس و خوراک و معیشت، همچون فقیرترین و کم درآمدترین افراد جامعه، زندگی را بگذراند، قطعاً می‌تواند رهبر و رهنمای مردم باشد و به عنوان بهترین الگوی سعادت و کمال، قبله دلها و کعبه آرزوها و شمس جهان افروز هدایت گردد.

اوست که می‌تواند حافظ ارزشها و ضامن اجرای همه بایدها و نبایدهای اخلاقی و شرعی باشد. قوانینی که در کتاب و حدیث آمده، کاملترین نمونه عملی می‌خواهد. بدین جهت است که سنت را به فعل و قول و تقریر معصوم، تعریف کرده‌اند.

امام باید معصوم باشد تا خطاهای نظری و عملی دامنش را نگیرد و بتواند با فعل و قول و تقریر خود، راهگشای خلق باشد. او در حقیقت، قوه اجرایی مکتب است. قوه اجرایی به معنای عام که هم از محتوای مکتب برداشت صحیح کند و هم راه را برای نفوذ مکتب در دلها و در روابط خانوادگی و اجتماعی مردم هموار سازد.

دوران مسئولیت هر امام به زندگی او و بویژه دوران امامت او محدود می‌شود. بعد از پیامبر اکرم (ص)، امام حسین (ع) سومین امامی است که بار مسئولیت عظیم امامت را به دوش می‌گیرد.

طی سالهای ۵۰ تا ۶۱ هجری، پرچم پر افتخار امامت به دست توانای او سپرده شده است. او دوران کودکی را زیر نظر پیامبر گرامی اسلام - نیای بزرگوارش - و پدر و مادری

چون علی و زهرا (س) سپری می‌سازد. آنگاه شاهد دوران پرتلاطم امامت پدر و برادر خویش است. او همواره در کنار آنها و به پیروی از دستورات آنها از هیچگونه تلاش و فداکاری دریغ نکرده، شاهد توطئه‌ها و خیانتها و تحریفها بوده است و اینک خود باید در استمرار راه آنها بکوشد و سنگر دفاع از کیان مکتب را تقویت کند و اجازه ندهد که توطئه‌ها و تحریفها اسلام را از درون بخشکاند و قالب آن را از روح و معنی تهی کند.

مخالفان و منکران اسلام، از اینکه سالها در برابر آن ایستادند و «نه» گفتند، طرفی نبستند. نتیجه «نه» گفتن آنها چند جنگ - مانند بدر و احد و خندق و... - بود که در همه آنها شکست نهایی نصیب آنها شد و پیروزی نهایی برای اسلام در پی داشت.

بنی امیه دشمن اصلی اسلام است. دشمنی که در برابر اسلام، مخالفت خود را از «نه» گفتن آغاز کرد و با نیرو و سلاح در برابر پیشرفت و نفوذ اسلام به مقاومت و مبارزه پرداخت و در این میدان به شکست و ناکامی گرفتار شد.

اما این دشمن کارکشته، نه از آنهایی بود که با شکست در عرصه نبرد، از میدان به در رود و تسلیم یا منزوی شود. او راه سومی برگزید؛ قبول ظاهری اسلام و نفوذ در دستگاه رهبری و خلافت و در دست گرفتن پستهای کلیدی و شروع یک مبارزه جدی با اسلام، ولی با نام اسلام و زیر لوای خود اسلام.

اگر روزگاری ابوسفیان به عنوان طرفدار شرک و بت پرستی با اسلام مبارزه می‌کرد و می‌جنگید، اینک معاویه - فرزند او - با عنوان مدافع اسلام و خونخواه خلیفه مسلمین و خال مؤمنین و کاتب وحی با علی - یعنی با اسلام - می‌جنگد و امام حسن (ع) را منزوی و مسموم می‌کند و امام حسین را در تنگنا قرار می‌دهد.

آگاهان روشن ضمیر، خوب می‌دانستند که پرچمی که معاویه و پسرش یزید در برابر سه امام معصوم برافراشتند همان پرچمی است که ابوسفیان در برابر پیامبر اکرم بر می‌افراشت. گیرم او به نام شرک و اینان با نام اسلام. آنها به خوبی آگاه بودند که پرچم علی و حسنین همان پرچم پیامبر است و دفاع از این پرچم، عیناً دفاع از پرچم پیامبر است، اما افسوس که توده مردم یا آگاهی نداشتند یا مطامع و اغراض، چشم دل آنها را کور کرده بود.

در کتاب صفین آمده است که در جنگ صفین، مردی نزد عمار یاسر آمد و گفت: من با بینش و اعتقاد و یقین به اینکه معاویه و اتباعش در ضلالت و گمراهیند، به اینجا آمدم تا به یاری علی به نبرد پردازم. اکنون می‌بینم منادی، ندای شهادتین سر می‌دهد و اذان می‌گوید و ما به نماز می‌ایستیم و منادی ایشان نیز همین کار را می‌کند و آنها نیز به نماز می‌ایستند؛ ما و آنها همه از پیروی پیامبر و قرآن دم می‌زنیم. اکنون در دل من شک پدید آمده و شدیداً ناراحت شده‌ام. بامداد نزد امیرالمؤمنین رفتم و قضایا را به او عرض کردم. به من توصیه کرد که با تو ملاقات کنم. عمار به او گفت: صاحب آن پرچم سیاه را می‌شناسی که در مقابل ماست؟ او عمرو بن العاص است. من که عمار یاسر سه مرتبه در بدر و احد و حنین به همراه رسول خدا با همان پرچم جنگیده‌ام و این، مرتبه چهارم است. این مرتبه، از آن سه مرتبه بهتر نیست. بلکه بدتر هم هست. سپس از او سؤال کرد: آیا تو یا پدرت آن جنگها را دیده‌اید؟ گفت: خیر. گفت: هان بدان که مراکز پرچم ما همان مراکز پرچم رسول خداست در روز بدر و احد و حنین و پرچم آنها هم جای پرچم مشرکان است.^۲

کم نبوده‌اند افراد بی غرض و مرضی که به عزم یاری امیرالمؤمنین لباس جنگ می‌پوشیدند و به راه می‌افتادند، اما همین که در عرصه جنگ صفین می‌دیدند که جمع بسیاری از مسلمانان، که نماز و قرآن می‌خوانند، مجذوب معاویه و عمرو عاص شده‌اند، دچار تزلزل می‌شدند و می‌گفتند: «انا شککنا فی هذا القتال»^۳ ما در باره این جنگ به شک افتاده‌ایم.

بنی امیه در آغاز ظهور اسلام سعی کرده بود که با قوه قهریه، اسلام را بر اندازد و نام و نشانی از آن باقی نگذارد. این مبارزه در سیزده سال اول بعثت پیامبر گرامی اسلام و قبل از هجرت، و تا سال هفتم هجری یعنی سال فتح مکه ادامه یافت و برای آنها جز ناکامی و شکست به بار نیاورد. هنگام فتح مکه معاویه و پدرش مسلمان شدند و دشمنی دیرینه خود را با تکتیکی نو و پیچیده آغاز کردند.

مطرف بن مغیره می‌گوید: در شام با پدرم مهمان معاویه بودیم و پدرم در دربار معاویه رفت و آمد می‌کرد. شبی از نزد معاویه بازگشت، در حالی که بسیار ناراحت بود.

سبب ناراحتی او را پرسیدم. گفت: معاویه پلیدترین مردم روزگار است. به او پیشنهاد کردم که بهتر است با مردم به عدالت رفتار کنی و بنی هاشم را مورد محبت قرار دهی. او خشمگین شد و گفت: ابوبکر خلافت کرد و مرد و نامش از بین رفت. عمر و عثمان هم مردند و نامشان فراموش شد. با اینکه هر سه به نیکی با مردم رفتار می‌کردند ولی برادر هاشم، هر روزه پنج بار به نامش در دنیای اسلام فریاد می‌کشند و در هر اذانی «اشهد ان محمداً رسول الله» می‌گویند. پس از آنکه نام آن سه خلیفه بمیرد و نام محمد زنده بماند، دیگر چه عملی باقی می‌ماند؟! نه به خدا، چاره و راهی نیست جز اینکه نام محمد هم دفن شود!^۴

زمانی که عثمان - یکی از چهره‌های مقتدر بنی امیه - به خلافت می‌رسد، ابوسفیان که هرگز چشم بصیرتش بینا نشده و چشم ظاهرش را هم از دست داده بود، در یک مجلس خصوصی، هنگامی که مطمئن شد که غیر اموی در میان آنها نیست، توصیه کرد که: شما سران اموی باید تلاش کنید که همواره گوی خلافت را از دست دیگران برابید و اجازه ندهید که فردی غیر اموی بر آن، دست یابد. حکومت هزار ماهه آل ابوسفیان و آل مروان نتیجه سیاست قبضه کردن قدرت حکومتی و زمامداری و رهبری اسلام از سوی بنی امیه است.

اگر اسلام ناب در میان مردم شناخته شود و راه و رسم دقیق و صحیح آن توسط رهبران راستین و مردم متعهد و مؤمن و دلسوز و آگاه، وارد صحنه زندگی اجتماعی مسلمین شود، قطعاً بنی امیه و اقران و اذنان آنها مجال قدرت نمایی و پیاده کردن سیاست شوم براندازی پیدا نخواهند کرد. بنابراین، برای منزوی کردن چنین اسلامی راهی جز به کف گرفتن شمشیری دیگر که به مراتب برنده‌تر و خطرناکتر باشد، یعنی تحریف باقی نمانده است.

حقیقت تحریف از دیدگاه راغب اصفهانی

او می‌گوید «تحریف الکلام ان تجعله علی حرف من الاحتمال یمكن حمله علی

و جهین^۶ تحریف سخن، این است که آن را بر لبه تیز احتمال قرار دهی به گونه‌ای که حمل آن بر دو وجه و بر دو معنی ممکن باشد.

طبق تعریف راغب که از واژه‌شناسان نامی قرآن کریم در قرن پنجم و ششم هجری و به قول طبرسی در اسرارالامامه از حکمای شیعه امامیه بوده^۷، تحریف نه به معنای انکار یک آیه یا یک حدیث و نه به معنای تغییر یا حذف یا افزایش کلمات است، بلکه همانطور که زمخشری نیز تصریح کرده، به معنای منحرف کردن کلام از معنای واقعی است.^۸

در اینجا به ذکر نمونه‌ای از تحریف اموی بسنده می‌کنم. در جنگ صفین، عمار یاسر به دست سپاه معاویه به شهادت رسید. پیامبر در بعضی از غزوات به او فرموده بود: یا عمار ستکون بعدی فتنه فاذا کان کذلک فاتبع علیا و حزبه فانه مع الحق و الحق معه یا عمار انک ستقاتل مع علی صنفین الناکثین و القاسطین ثم تقتلک الفئۃ الباغیه... یعنی: ای عمار، پس از من فتنه‌ای واقع می‌شود. در آن وقت تو پیرو علی و حزیش باش که او با حق است و حق با اوست. به زودی تو همراه علی با دو صنف می‌جنگی: ناکثین و قاسطین. آنگاه لشکر باغی تو را می‌کشد.

پس از شهادت عمار بر مردم مسلم شد که کشندگان وی باغی یعنی ستمکارند و این مطلب برای لشکر معاویه گران می‌آمد که خود را در کلام دلنشین پیامبر مصداق بغی و ظلم و تعدی ببابد.

صاحب کتاب «النصائح الکافیة لمن يتولى معاوية» می‌گوید: مردم پس از کشته شدن عمار، به یاد سخنی از پیامبر خدا افتادند که به نقل بخاری در صحیح، در موقع ساختن مسجد مدینه از آن بزرگوار شنیده شده بود: «عمار!! تقتله الفئۃ الباغیه يدعوهم الی الجنة و يدعوهم الی النار» افسوس که عمار را گروه ستمکار می‌کشد. او آنها را به بهشت فرا می‌خواند و آنها او را به جهنم. بر لشکر معاویه مسلم شد که باغی و ستمکار خود اوست و طبعاً دیری نمی‌پایید که شیرازه لشکر از هم گسسته می‌شد. ولی معاویه گفت: ما عمار را نکشته‌ایم. کسی که او را به جنگ ما آورده، کشنده اوست. هنگامی که گفته او را به عرض امیرالمؤمنین (ع) رسانیدند، فرمود: بنابراین، کشنده حمزه سیدالشهدا هم رسول

خداست که او را به جنگ مشرکین برده است.^{۱۰}

در اینجا معاویه - دقیقاً - دست به دامن تحریف می‌شود. او سخن پیامبر خدا را مورد انکار قرار نمی‌دهد و آن بی‌احترامیهایی را که در محافل خصوصی به ساحت قدس پیامبر خدا دارد، آشکار نمی‌کند، بلکه می‌گوید: درست است که کشنده عمار، ستمکار است، ولی کشنده عمار ما نیستیم.

او خود توجه دارد که این تحریف، ممکن است کارساز نباشد، از اینرو می‌گوید: «صحیح است که کشنده عمار ما ایم، اما باغیه در کلام رسول خدا به معنای بیدادگر و ستمگر نیست، بلکه به معنای طلب‌کننده و جوینده است و ما ایم که به خونخواهی عثمان برخاسته‌ایم و خون او را می‌طلبیم»^{۱۱}.

پس ترفند معاویه برای تحریف کلام پیامبر خدا دو جهت دارد: یکی قبول اینکه «باغی» به معنای ستمکار است، ولی کشنده عمار، آنهایی که به روی او شمشیر کشیده‌اند، نیستند، بلکه آنهایی هستند که او را در برابر شمشیر وی قرار داده‌اند. دیگری اینکه اصلاً «باغی» به معنای ستمکار نیست، بلکه به معنای طلبکار است. ما که قاتل عماریم، طلبکار خون عثمانیم نه ستمکار.

ملاحظه می‌کنید که شمشیر تحریف، چگونه به جان حقایق افتاده تا آنها را قلع و قمع کند و نگذارد که مردم به آنها، روی آورند و مسیر زندگی خود را روشنی بخشند. البته در متن حدیث، مطابق نقل صحیح بخاری، راه تحریف بسته شده، چرا که در ذیل آن آمده است: «یدعوهم الی الجنة و یدعونه الی النار» او لشکر باغی را به بهشت دعوت می‌کند و لشکر باغی، او را به جهنم. اگر لشکر باغی به ذیل حدیث توجه می‌کرد، تحت تأثیر تحریف‌گرهای معاویه قرار نمی‌گرفت و راه هدایت را می‌یافت. ولی افسوس که در جوّ تحریف و تبلیغات پر زرق و برق تحریف‌گران، اذهان توده مردم یا تنبلی می‌کنند یا از درک حقیقت عاجز می‌مانند.

عوامل و اسباب تحریف

در اینجا برای اینکه معلوم شود که چرا دشمنان مکتب به تحریف روی می‌آورند،

توجه به چند نکته ضروری می‌نماید:

۱ - نفوذ عمیق دین و رهبری آن در دلها

دشمنان دین تا زمانی که احساس کنند، هنوز دین در اعماق دل‌های توده مردم نفوذ نکرده و جمعیت قابل توجهی به سوی خود نکشیده، سعی می‌کنند که از راه قتل و ترور و وحشت و ارباب و جنگ به مقابله با آن پردازند، اما همین که احساس کنند که دین و رهبری آن در میان اقشار مردم، موقعیت خوب و قدرت معنوی شکست ناپذیری به دست آورده‌اند، سعی می‌کنند که از راه نفوذ در میان پیروان مکتب و در دست گرفتن اهرم‌های قدرت، به تضعیف و ریشه کن کردن آن پردازند.

اسلام و رهبری آن با گذشت چند سالی از دوره ظهور، کم کم به مرحله‌ای رسید که نبرد با آن، نتیجه‌ای جز انتحار نداشت. توده‌ها و اقشار مختلف مردم، چنان به رهبری دین و تعلیمات آن، دل بستند که به هیچ قدرتی فرصت مبارزه با آن را نمی‌دادند.

بنی‌امیه، مردمی سیاسی و موقع‌شناس بودند. درباره ابوسفیان نوشته‌اند: یکی از چهار تنی به شمار می‌رفت که در جاهلیت فرمانشان نافذ بود. برخی او را از زنادقه قریش شمرده‌اند. در جنگ‌های شرک علیه اسلام، او از مهره‌های فعال و حساس بوده^{۱۲} و هرگز - چه قبل از مسلمانی و چه بعد از مسلمانی - دست از توطئه علیه اسلام بر نداشته است.

در چنین اوضاعی، چنین حزب نیرومندی که انسجام قبیله‌ای هم دارد و با قبیله بنی‌هاشم نیز از قدیم‌الایام در مبارزه و رقابت بوده، یا باید تسلیم شود و یا خطوط سیاست براندازی را مطابق وضعیت زمان ترسیم کند. از این حزب زندیق، انتظاری جز انتخاب راه دوم نبود.

۲ - سندیت وحی و حدیث به عنوان قول فصل

عامل دیگری که دشمنان را به انتخاب شیوه تحریف وا می‌دارد، این است که آیات قرآن و احادیث نبوی، برای مردم قول فصل است و اگر مردم مسلمان و عاشق دین

تشخیص دهند که مضمون آیه یا حدیثی، پیامی دارد که آنها را از راهی باز می‌دارد، یا آنها را به راهی سوق می‌دهد، قطعاً راه اطاعت را انتخاب می‌کنند، نه راه عصیان را. دشمنان قسم خورده دین، هم مردم را شناخته‌اند، هم دین را. آنها به خوبی می‌دانند که مردم هرگز پشت به رهبران واقعی دین نمی‌کنند و سعادت دنیا و آخرت خود را در این یافته‌اند که دین و رهبری آن را الگو قرار دهند. در این صورت، راهی جز تحریف یا تسلیم باقی نمی‌ماند.

۳- تضاد حق و باطل

این مطلب هم مسلم است که حق و باطل، چنان با هم در تضادند که هرگز نمی‌توان آنها را با هم جمع کرد. هیچکس نمی‌تواند به گونه‌ای زندگی کند که کاری به حق و باطل نداشته باشد یا هر دو را زیر یک پرچم و در یک اردوگاه جای دهد. آنهایی که به منافع مادی خود می‌اندیشند، نمی‌توانند طرفدار حق باشند. حق نیز نمی‌تواند آنها را از خود خشنود گرداند. بنابراین، آنها جذب حق نمی‌شوند، بلکه با شهامت و قوت دفع می‌شوند. لکن چرا آنهایی که اهل توطئه و نقشه و دارای برنامه هستند، کاری کنند که دفع و طرد شوند و در جبهه مخالف قرار گیرند؟! آیا راه سومی وجود ندارد؟ آیا نمی‌شود لباس حق پوشید و ماسک حق بر چهره زد و با ظاهرسازی و آرایش ظاهری به تحریف حقایق پرداخت و تیشه به ریشه زد؟!

موقعیت بنی امیه تا زمان یزید

بنی امیه تا سال ۶۰ هجری، که یزید بر سر کار آمد، کارنامه‌ای سیاه دارد. محتوای این کارنامه، بیش از نیم قرن خیانت به اسلام و توطئه علیه رهبران راستین آن است. اینان چه آن زمانی که با اسلام می‌جنگیدند و چه آن زمانی که به اسلام روی آوردند، یکسان عمل کردند. عمل آنها تلاشی مستمر در براندازی بود.

امام حسین با سخنان افشاگرانه خود، همواره در معرفی چهره‌های اموی تلاش

می‌کرد. از نمونه‌های بسیار گویا و صریح، همان است که به هنگام برخورد با سپاه حر، ایراد فرمود. پس از آنکه حر و لشکرش مسافتی را با حضرت طی کردند، وقت نماز ظهر فرا رسید. حجاج بن مسروق نخعی به امر امام، اذان ظهر سر داد و همه آماده نماز شدند. حر و همراهانش نیز به صف جماعت پیوستند تا پشت سر حضرت، اقامه نماز کنند. آن روز، امام دوبار سخنرانی کرد: یکی بعد از نماز ظهر و دیگری بعد از نماز عصر. امام در سخنرانی دوم رو به جانب حصار کرد و پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود:

«فانکم ان تتنقوا و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل البیت اولی بولایة هذا الامر علیکم من هؤلاء المدعین ما لیس لهم و السائرین فیکم بالجور و العدوان»^{۱۳}.
یعنی:

شما مردم اگر تقوا پیشه کنید و حق را برای اهلش بشناسید، خداوند خشنودتر است. ما خاندان پیامبر، از اینهایی که ادعای دروغ دارند و با شما به ستم و دشمنی رفتار می‌کنند، به زمامداری برتریم.

امام در همین سخن کوتاه نشان داد که بنی امیه همواره مخالف و ضد اسلام بوده‌اند و هرگز سرآشتی با اسلام و مردم مسلمان ندارند.

هنگامی که یزید به حاکم مدینه نوشت که برای او از امام حسین (ع) بیعت بگیرد، امام استنکاف کرد. مروان بن حکم - که یکی از چهره‌های سیاسی و توطئه‌گر اموی بود - با حضرتش دیدار، و او را به بیعت تشویق نمود. حضرت فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون و علی الاسلام السلام» یعنی: بیعت با یزید به معنای این است که فاتحه اسلام خوانده شود. اگر زمامدار مسلمانان یزید باشد، از اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. من از جدم پیغمبر شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است^{۱۴}.

در این گفتگو نیز موقعیت بنی‌امیه و یزید هر دو روشن شده است.

امام حسین در دوران سیاه حکومت معاویه و در اواخر عمر شوم او، از تمام کسانی که افتخار صحابگی پیامبر داشتند و نیز از اولاد آنها دعوت کرد و آنان در موسم حج در منی گرد آمدند و برای آنها یک سخنرانی افشاگرانه ایراد کرد و مسئولیت عظیم آنها

را به گوش آنها رسانید و از سیاست شوم بنی امیه و توطئه‌های عظیم آنها پرده برداشت. در اواخر همین سخنرانی فرمود:

فيا عجبا و مالی لا اعجب و الارض من غاش غشوم و متصدق ظلوم و عامل علی المؤمنین بهم غیر رحیم.^{۱۵}
یعنی:

شگفتا از این وضع! چرا در شگفت نباشم! زمین در تصرف مردی دغلكار و ستمكار و باجگیری نابكار است. حاكمی كه بر مؤمنان نامهربان است.

ابعاد تحریف

تحریف تنها متوجه محتوای مکتب و مضامین آیات قرآنی و روایات نیست، قطعاً شخصیتها نیز از آفت تحریف مصون نمی‌مانند.

شخصیت والای امیرالمؤمنین همواره در معرض تهمت‌ها و افتراهای ناجوانمردانه تحریفگران اموی بوده است.

در جنگ صفین، جوانی غسانی به میدان جنگ آمد و در حالی که رجز می‌خواند و علی را - قلم شرم دارد! - لعن می‌کرد، به کز و فرّ پرداخت. هاشم مرقال می‌گوید: ای جوان، آخر هر کلامی را روزگاری در پی است که به حسابش خواهند رسید. از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، بترس که تو را از این موقعیت خواهد پرسید و از آنچه اراده کرده‌ای، سؤال خواهد نمود. جوان گفت: «صاحبکم لا یصلی کما ذکر لی و انکم لا تصلون».

به من گفته‌اند که رهبر شما نماز نمی‌خواند و شما نماز نمی‌خوانید. هاشم توانست با زبانی نرم آن جوان را آگاه کند و او را از شر توطئه تحریفگران اموی نجات دهد.^{۱۶}

کار به جایی رسیده بود که در بازار شام، هنگامی که اسیران اهل بیت را بر در مسجد جامع دمشق به پای داشته بودند، پیرمردی به امام سجاد گفت:

الحمد لله قتلکم و اهلکم و قطع قرون الفتنه

یعنی:

ستایش خدای را که شما را کشت و هلاک کرد و عوامل فتنه را از بیخ و بن قطع کرد. بنی‌امیه در تبلیغات تحریف‌گرانه خود مصلح را مفسد و خادم را خائن و دوست واقعی مردم را دشمن و فتنه‌گر معرفی کرده‌اند تا آنجا که پیرمردی ساده‌دل، پیروزی ظاهری بنی‌امیه را پیروزی صلاح بر فساد تلقی می‌کند و بر این نعمت! خدا را حمد می‌کند.

امام سجاد او را نصیحت کرد و با خواندن آیاتی از قرآن در شأن خاندان پیامبر، او را به راه آورد و او توبه کرد.^{۱۷}

این زیاد در ادامه برنامه تحریف، پس از شهادت امام حسین و یارانش در اجتماع مسجد کوفه، به منبر می‌رود و بر پیروزی یزید - به عنوان امیرالمؤمنین - و شکست امام حسین (ع) به عنوان کذاب کذاب زاده - باز هم قلم از نوشتن شرم دارد - شادی می‌کند. در این وقت عبدالله بن عقیف از دی که هر دو چشمش را در جنگهای جمل و صفین در راه علی از دست داده، به او پرخاش می‌کند و می‌گوید: دروغگوی دروغ‌گوزاده تویی و پدرت و یزید است و پدرش. شما اولاد پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقین را بر زبان می‌رانید.

اگر چه این مرد پاکدل سرانجام به دست عمال پسر زیاد به شهادت رسید ولی با تحریف گسترده امویان مبارزه کرد و راه امام حسین و یارانش را در مبارزه با تحریف ادامه داد.^{۱۸}

شخص یزید در مجلسی که در حضور اسیران اهل بیت تشکیل شده بود، با نگاه به سر بریده امام حسین (ع) و خطاب به جمعیت چنین گفت:

می‌دانید چرا این قضیه اتفاق افتاد، او می‌گفت: پدرم علی از پدر یزید و مادرم فاطمه از مادر او و جدم پیامبر از جد او و خودم از او بالاتر و برتریم. البته مادر و جدش بر مادر و جد من برتری دارند. هر کس به خدا و رستاخیز مؤمن باشد، چنین می‌گوید اما او و پدرش بر من و پدرم برتری ندارند. پدرم بر پدرش غالب شد. او این مطلب را مطابق فهم خود می‌گفت. او این آیه را نخوانده بود: «قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من

تشاء...» ۱۹

این بار، آیه‌ای از آیات قرآنی هدف تیر تحریف قرار می‌گیرد و یزید، خود را پادشاهی معرفی می‌کند که به دست مالک الملک، به چنین مقامی نائل آمده و کسی را یارای آن نیست که در برابر اراده خدا به ستیز و مبارزه برخیزد. غافل از اینکه درست است که ملک و ملوک هر دو از آن خداست و هر که هر چه دارد، از اوست، ولی مالداران و زمامداران هم در کسب مال و مقام وظایفی دارند که نباید از رعایت آن سر باز زنند و هم پس از کسب مال و مقام نباید از تکالیف خود منحرف شوند.

همه می‌دانند که یزید نه در کسب قدرت، مشروعیتی دارد و نه در اعمال قدرت، معاویه با توطئه و ارباب، او را بر آریکه قدرت نشانده و او برای تثبیت قدرت خود به بزرگترین جنایتها دست زده است. چگونه می‌توان با تمسک به آیه شریفه «قل اللهم مالک الملک...» به جنایات و تحریفاتی که در راه به قدرت رسیدن یزید صورت گرفته و به اجحافات او و بیدادگریهایش مشروعیت بخشید.

سالار شهیدان در تمام مراحل زندگی در راه خنثی کردن توطئه‌های تحریفگران کوشید و از تمام فرصتهای طلایی در راه اعلاء کلمه حق بهره گرفت لکن هیچیک از تلاشها و مبارزات جدی و چشمگیر آن بزرگوار به اندازه قیام عاشورا عظمت ندارد. با این قیام خونین، مبارزه با تحریف اموی آن چنان جدی و علنی شد که مهره‌های اصلی حکومت و سیاست را در مانده کرد. این قیام موجب شده است که آنان هر چه در توان دارند، در راه تحریف آیات و احادیث و تحریف شخصیتها به کار اندازند و هر چه جلوتر روند، شکست خود را ملموستر و رسوایی خود را آشکارتر ببینند. این بار، کار به جایی رسیده است که عبدالله بن عقیف‌ها، زید بن ارقم‌ها، ابوبرزه‌ها و دیگر افراد عادی امت نیز به صحنه آیند و هر کدام گوشه‌ای از خیانتها و تحریفها را بر ملا سازند.

زمانی که یزید با چوب دستی خود بر لب و دندان حسین می‌زد و مطالبی می‌گفت که باز هم تحریف آمیز و دنباله همان سیاست شوم شکست خورده امویان بود، مردی به نام ابوبرزه او را مخاطب ساخت و چنین گفت:

«ارفع قضیبک فطال والله ما رايت رسول الله (ص) يضع فیه علی فیه یلثمه»^{۲۰}

یعنی:

چوبدستی خود را از روی لب و دندان او بردار. به خدا همواره می‌دیدم که پیامبر خدا دهانش را بر دهان او می‌نهد و می‌بوسد.

چگونه ممکن بود بدون قیام و شهادت، کسی بتواند در مرکز حکومت امویان و در کاخ یزید، چنین سخنی بگوید و جایگاه امام حسین (ع) و دیگر رجال والامقام اهل بیت را نزد خدا و رسول و پایگاه آنها را در دین مبین اسلام، برای مردم تبیین کند و جو تحریف را بشکند و بازار شایعه و دروغ را کساد کند؟!

البته اگر دشمن قدری آگاهانه‌تر عمل می‌کرد و پس از شهادت امام حسین و یارانش از عملیات انتقامجویانه و کینه‌توزانه دست می‌کشید، کاملاً سود می‌برد و کمتر ضربه می‌خورد، ولی سران اموی که مست باده پیروزی شده بودند، کارهایی کردند که مشت خود را باز کردند و تمام اقشار مردم آنها را شناختند و به فریبکاری و دغلکاری آنها پی بردند.

آنان بلافاصله پس از شهادت امام حسین (ع) تصمیم گرفتند که بدنهای بی‌سر شهدا را پایمال سم اسبان کنند^{۲۱} و خیمه‌ها را غارت نمایند و پس از غارت، آنها را به آتش بکشند.

آتش بر آشیانه مرغی نمی‌زنند
گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود
اگر بدنهای شهدا را به خاک می‌سپردند و تا این کار را به انجام نمی‌رساندند، راهی کوفه نمی‌شدند، قطعاً به مصلحت رژیم پوشالی امویان بود، ولی کورکورانه کشتگان خود را دفن کردند و بدنهای آن عزیزان را بر روی خاک گذاشتند و پی‌کار خود رفتند. افتخار دفن اجساد پاک شهدا نصیب مردم غاضبه شد که طایفه‌ای از بنی‌اسد بودند.^{۲۲} آنها به دست خود برای زینب کبری و زنان دیگر در کوفه و شام فرصت به وجود آوردند تا با مردم سخن بگویند و حقایق را به گوش مردم برسانند و برای امام سجاد منبری در مسجد جامع دمشق فراهم کردند تا آن خطبه تاریخی را ایراد کند و مردم خفته را بیدار و بی‌خبران را آگاه سازد. قطعاً اگر پس از شهادت امام حسین، اهل بیت را

مورد اکرام و احترام قرار می دادند و این همه هتک و اهانت نمی کردند، رسوایی کمتری دامنگیرشان می شد.

با شهادت امام حسین و دیگر شهدای کربلا و با اسارت اهل بیت، شاعران به سخن آمدند و سروده های آنها همچون بمبی بر سر حکومتداران منفجر شد. مسلم بن قتیبه چنین گفت:

عین جودی بعبرة و عویل و اندبی ان ندبت آل الرسول
ای چشم، گریه کن و از ریختن اشک دریغ نکن. اگر اهل ناله و ندبه ای، بر آل پیامبر،
ناله و ندبه کن.

و اندبی تسعة لصلب علی قد اصبیوا و خمسة لعقیل
برای نه تن از کسانی که از صلب علی بودند و پنج تن از کسانی از صلب عقیل بودند،
نوحه کن

و اندبی کهلهم فلیس اذا ما عدّ فی الخیر کهلهم کالکهول
نوحه برای مردانی کن که در نیکی و خیر، برترین مردان روزگار بودند.

لعن الله حیث کان زیادا وابنه و العجوز ذات البعول^{۲۴}

خداوند، زیاد - هر جا که باشد - و پسرش و آن پیرزن چند شوهره را لعنت کند.

هیچ قدرتی به جز حماسه شهادت نمی توانست خباثت و عدم مشروعیت امویان را - که از سال ۱۴ هجری بساط حکومت را در شام گسترده و از سال چهلیم، قدرت حکومت بر جهان اسلام را قبضه کرده بودند به اثبات برساند - و راز درونی آنها را فاش کند و تحریفات آنها را که روز به روز ابعادی وسیع تر به خود گرفته بود، آشکار سازد. مکتوبات و مذاکرات و پیامها و خطبه های امام حسین بعد از شهادت امام مجتبی تا سال ۶۱ هجری در قالب قیام و شهادت تفسیر شد و مردمی که در گوشه و کنار جهان پهناور اسلام به کارهای عادی و روزمره خود مشغول بودند و از توطئه های پشت پرده و مظلومیت قرآن و عترت خبر نداشتند و در جو تحریف و قلب حقایق، گیج و سرگردان شده بودند، به خود آمدند و هنگامی که کار از کار گذشته بود و خون پاکت بهترین و شایسته ترین افراد امت ریخته شد و خاندان آنها به اسیری رفتند، بیدار شدند و همین

بیداری مردم بود که اسلام را تقویت کرد و زمینه رشد و گسترش آن را فراهم ساخت.

یادداشتها

- ۱- مثنوی معنوی به تصحیح نیکلسون دفتر دوم ب ۸۱۵ به بعد
- ۲- کتاب صفین طبع دوم مصر صفحه ۳۲۰
- ۳- همان، صفحه ۱۱۵
- ۴- مروج الذهب جلد ۲ صفحه ۲۶۶
- ۵- دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۵۵۷ و ۵۵۸
- ۶- المفردات: حرف، ص ۱۱۴، نشر مکتبه مرتضوی تهران
- ۷- سفینه البحار: رغب
- ۸- سفینه البحار: عمر
- ۹- اساس البلاغه: حرف
- ۱۰- به نقل از کتاب بررسی تاریخ عاشورا، نشر کتابخانه صدوق ص ۴۸ و نیز مروج الذهب ج ۲، ص ۳۸۱
- ۱۱- همان، ص ۴۹
- ۱۲- دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۵۵۸
- ۱۳- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۰۳، نشر مؤسسة الاعلمی بیروت، لبنان
- ۱۴- منتهی الآمال، نشر کتابفروشی اسلامی، ج ۱، ص ۲۱۷
- ۱۵- تحف العقول، ص ۱۶۹ و ۱۷۰، چاپ نجف اشرف، ۱۳۸۰ هـ. ق، طبع پنجم او نیز بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۳.
- ۱۶- کتاب صفین، طبع مصر، ص ۳۵۴
- ۱۷- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۴۴ و ۱۴۵
- ۱۸- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۵۱
- ۱۹- همان، ص ۳۵۵
- ۲۰- مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱، نشر دارالهجره قم
- ۲۱- همان، ص ۶۲
- ۲۲- همان، ص ۶۳
- ۲۳- همان، ص ۶۲



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی